

و آنرا ششتر که گویند بر پشت نوبست کنی تمام بریده دور کردن چنانکه تمام بر او سیر بر یون و آنرا چیده گویند و دوم شکاف کردن
چنانکه شکاف کردن در پهلوی غیر آن و آنرا اسید نه گویند سوم خراشیدن و دو شکل آن و آنرا یکینه گویند چهارم سولخ کردن چنانکه شکاف
و مانند آن و آنرا اسید نه گویند پنجم تفحص کردن بآلت عظمی و جراحات و مانند آن و آنرا یکینه گویند ششم کشید و بریدن آوردن شکاف
و جز آن و آنرا ابارج گویند هفتم کشید و بریدن و مانند آن و آنرا اسید گویند هشتم وضق جراحات و مانند آن و آنرا اسید گویند
و آلات طبیبی سیار است یکی از آن آلاتی است که آنرا اجتر گویند چنانچه زنبور که بدان از پیش بیکان آنچه در تن فلیده باشد بکشد یکی از آن
آلاتی است که آنرا سترساک گویند چنانچه فی و مانند آن و یکی از آن آلاتی است که آنرا سبکی گویند چنانچه سرون آنچه و مانند آن و سوسا اینها
آلات دیگر نیز هست چنانچه دیوچه و مفلوج و جام و دیسان و مرگ و شمد و روغن توره جربی و روغن کنجد و شیر و آب سرد و گرم و جوش دار و بار و دار
که آنرا باب اس کرده باشند و دست مخلوط و شکاف و بار و نیز آن و آوند باو آهن کوس که همان دار و روغن شود و طبیب را باید که اینها آلات مسکرا و
و طبیب مثنوی و سوار کار و دلاور باید که در عمل شکاف و در خنث کردن خالفت و از زان نبود و آلات هر عمل چنان باید که از آن عمل بطریق خوب نیک
مجاصل شود چون خواهد که عمل شکاف کند در وقت سحر و ریاضت کند و اول صدقه دهاند و در مرض و احوال لطیف بخوراند و روی مرض سوس
غریب سازد و بگوید که ریاض را چنان گیرند که پای دوست و اندام وقت شکاف کردن بنشینان نتواند در عمل خطرناک احتراف نماید و در گزلی
و بندگاه و استخوان احتراف نماید و از طرفی که می اندام ماکل بود از آن طرف شکاف کند و بر حسب مقام شکاف بنماید و بار و از رو با عیس چنانکه
بریم بیرون آید و شکاف به یکبار زانند آلت کند و چون از شکاف کردن یک عمل تمام بریم بیرون نیاید هر عملی که بر آید و اما سید به پیش
باز شکاف کند تا بریم کلی بیرون آید و چنانکه اگر بسیار روغن و غده گوشت در باشد زیادت از حد را در او انگشت یا سه انگشت شکاف کند
و در عمل ابرو و ده و چین و زیر چشم و زیر لب و بیچ و دندان و فم و شک و بندگاه و ران شکاف بپنار کند و در از او اگر کلس آن کند رگ بی بریده شود
و در بسیار سید آید و جراحات بزودی فراجم نیاید و در تمام آن مقام که می افتد و در بعضی عمل چنانچه کن افتادن و در بار و در شکاف
مادر که آنرا صومر که هیچ گویند و اسیر که آنرا اشش گویند و ملت شکاف که آنرا او رو گویند و سنگ شانه که آنرا اسمری گویند و غلته
که تریب و بر شود که آنرا بجهنگند و گویند و در نهما و در آن که آنرا کهمر و گویند پیش از شکاف کردن و جز آن طعام نخورند و بعد از شکاف کردن
مرض را با آب سرد و ششماره و در باز محک شکاف باشد شپایه و ریم باشد بعد باب و دروی های که که خواهد افتاد جراحات را بشوید و بر آب
نفتا و شیر و در گوشت خواهد شد و بان و در آنچه سیاه و قشر ساخته آنگند و باشند در روغن مخلوط ساخته بر فستق سخت کرده و درون جراحات
در توره و باوای آن جراحات و در او که گفته خواهد شد آسکره سخت کنند و بالای او را با جامه نرم و دو تو که که نه چرب باشد و نه خشک نهند
و بالای آن می بندند بعد از آن که گوشت و پوست و زوائد شکاف بر برگ نیم حبه را بر برگ گرفته و در گوشت کرده و بار و روغن مخلوط ساخته
و در گوشت باو و در آن ترک و کشاید و در گوشت که در و در مرض را در مقام محفوظ بدارند و در طریق ماندن و نگه داشتن مرض مذکور بتیاری در آن
بگوید تا در حاضرت او احیاط نماید و طعام موافق بخوراند و نه روز سوم می کشاید و اگر در دوم روز می کشاید در بسیار شود و بعد از آن
مدتی دراز نیکو شود و در هر گشت افتد و چنانکه شاد و علت را نمک که از آب و ملغمه یا تخم است و فصل را نیز نشانه و قوت مرض بد
بعد و در وی که سبب آن زحمت باشد برای علاج کردن نسبت به سخت کردن فرماید و طعامی که موافق باشد خوردن دهند و تا آنکه درون
جراحات بریم مانده باشد بالای جراحات فراجم شدن نماند زیرا که اگر ریم درون مانده باشد و دران جراحات فراجم شود باز که عارضه
و در حکم در فرقیده شود و چون درون و برودن صاف شده باشد دران وقت علاجی کند که جراحات مذکور فراجم آید و چون اینها

از امیل گویند که بشند و آن است ما خنجر و ساقش و بر خنجره نامند و نام این فصل مبنی خنجره است بدانکه اشکال خنجره صد یک اند و اصل
 سه آلات دست یکست زیرا که بغیر دست است که در گردن نتواند و حکیم قوسی دل و استوار دست باید تا که انگشت ظاهر خواهد از دست او
 بر آید و بعد از آلات مذکوره بخشش نوع است یکی است که خنجر آن نیست و چهار اند و دوم سندس خنجر یعنی زنبور و آن دو اند و سوم
 نالی خنجر و آن نیز دو اند مانند برگ نار و چهارم ناری خنجر مانند ناره و آن است اند خنجر سلاک خنجر مانند میل چشم و آن است و شش اند
 و ششم پنجه خنجر و آن است و پنجم اند و اینها مذکوره اند از آنست که می باید کرد و اگر فی النفل آهین نباشد هر چه از مجلس آهین باشد
 از ان کنند و اگر این نیز دست ندهد از دندان نیل و یا سهون هر چه از نوری که داند از آلات مذکوره راست بچنانند و اشکال آلات
 مذکوره بصورت روی جانوران در مرقه و پرند و با تمام گوناگون باید ساخت و بر طریقی که در طب نبشته شده فهم کرده و از حکم بر سیده
 و آلات مذکوره دیده از دست است و اما هر راست بچنانند و بر سخته را از مقدار آن کم کم پیش بکنند و درین آلات نیز و معانی نکات
 و گیرند بکنند و بر است که از ان است که خنجر باشد مقدار خنجره انگشت باید کرد و درین آلات مذکوره مانند درین حیوانات که ذکر کرده
 میشود و باید ساخت چنانکه در پیش خنجره و در گرد و بوز و خرس و ترک و گربه و اشکال و در گربه و دیگر باید که و نیز را اشکال متعارف از آن و در سگ
 و بزه و کلر و کلر و در مرغ و در غم و فلیو از و بجهت و در گرس و کلنیک و بنگر لاج و کلنیک و در گونا و در بجهت و در گربه و در جایی متصل
 شدن و در طرف است مذکور میخ که سرش مثل دانه عیس باشد بزنند و جای گرفتن آن است که کند و دست که خنجر برای کشیدن بر کان
 و خنجر آن که در استخوان غلبه مانده باشد و منوع است و سندس خنجر مقدار شانزده انگشت می باید و آن در نوع است یکی زنبور که
 بجهت خود مثل است آهنگران از دوم آنکه بغیر میخ نیست مثل است زیر زبان آنچه در گوشت و پوست و در گ و بی غلبه مانده باشد بدین است
 بکشند و اما که خنجر مقدار دوازده انگشت باید و آن نیز بر دو نوع است یکی مانند تمام کل مانند سندس بود و اما این نیست که آن را
 میداند و این نوعی است که از زبان سنکرت و دوتال نامند و در دوم مثل نیم کل مای مذکور باشد و آنرا یکینال نامند هر چه در گوش
 یعنی در گوش غلبه باشد از ان کشند و ناری خنجر که دست نوع است یعنی آنرا که طوط چون باشد و بعضی را در وسط هر چه در گوش غلبه
 باشد از ان کشند و درم و خنجر آن معلوم کرده بکشند و بری است که مذکور طبقه داری باید ساخت که در سوراخ رگ در آید و در
 آن مقدار مناسب عمل باید کرد و آلات معنی علمهای چنانچه میباید و در بوسیر و زیاده و فی غایه و علتها و شکم و مانند آن چون سنگ و کدر
 تلخ یعنی نوبری که بدان خون کشیده میشود و شیه گفته اند شد و سلاک خنجر که بالا گفته شده است اشکال آن نعلین است و بسیار که
 فی آید و هر آنکه را بری و در ان می مناسب است سازند و سر و است خنجر سلاک خنجر مثل سر خطین سازند و آن بر ان می که در ان خنجر
 و جاست که چه مقدار است بود و سر و است مانند سوافا که تیر بکنند و آن برای بر داشتن گوشت و خنجر آن بود و سر و است مثل کعبه را بکنند
 و آن برای جنبانیدن چیزی که غلبه است باشد و در است مانند آلتی که برای گرفتن مای از آهین بسیار اند و از آن می میگویند بکنند
 ترین برای کشیدن چیزی که غلبه مانده باشد بود و سر و است مانند دال حدس کنند و اندک که سازند و بدان جری که در گربه غلبه
 مانده باشد قطع کرده بکشند و شش است از ان است و درست بکنند و سر برای آن باطلج جمیده دارند تا جراح احتیاج بدان پاک کنند
 و سه است از ان مثل کعبه که میانه آن اندکی خالی باشد سازند و جراحی که بدست علاج نتوان کرد و بدان کعبه در موضع جراحی است
 برسانند و سر سه است از ان مانده با جیون سازند و سه است از ان مانده که کوبل که از آنرا آنگس گویند سازند و شش است که مذکور
 به ای درخ کردن که آید و یک است از ان که سر او مانند نعلین است که از وی نیز تر باشد باید ساخت تا بدان است
 گوشت زیادی که در جینی مردم پیدا آید کشیده و در کنند و یکی از ان است میل که بدان سر و چشم کشند و سر آن را باند و غنچه باید ساخت

انگشت ابداً بقدر بود و مستی یکی که مقدار یک انگشت محل پوشش کرد و تیز باشد و باقی پنج حصه برای گرفتن بداند و دو هم که یک انگشت
پوشش تیز باشد و باقی برای گرفتن و اگر تیز باشد و دراز شود و درازای او مقدار دو انگشت باشد و درازای او هر دو تیز بود
و هر یک از او پنج زده باشد و هر دو تیز باشد و هر یک یک انگشت که از آن برده گویند و درازای او انگشت بود و چهارم و پنجم انگشت یک
جست گرفتن و باقی طریق گفته برای کار کردن و نکات هر طریق بخن برست و درازای او انگشت انگشت باشد و مقدار یک انگشت زبان
او تیز و باقی اگر باشد و در کار مانند است و درازای او انگشت باشد و مقدار دو انگشت گذاشته چیزی که در پنج انگشت تری است باید کرد
تا وقت شکافتن تمام زده یعنی درون جراحت تمام زده و او را تیز باشد و هر یک یک انگشت باشد و درازای او انگشت انگشت باشد
و مقدار چهار انگشت کرد و برای گرفتن و مقدار دو انگشت زبان او تیز بود و چهار انگشت و او را در درازای او انگشت انگشت باشد و
ان مقدار دو انگشت بر سه انگشت انگشت که یک طرفش تیز بود و برای کار باید داشت کردن و باقی برای دست گرفتن سازند و سوجی
سوزن را گویند و در هر یک تیز باشد و هر یک یک انگشت که در هر یک درازای پنج انگشت باشد چنانکه یک انگشت زبان او تیز بود و انگشت میان کرد و
یک انگشت کرد و در هر یک مقدار یک مقدار تیز باشد و در هر یک یک انگشت که در هر یک درازای دو انگشت باشد و در هر یک یک انگشت
مقدار یک انگشت کرد و برای گرفتن و باقی زبان او تیز بود و هر یک یک انگشت که در هر یک درازای دو انگشت باشد و در هر یک یک انگشت
باید ساخت و درازای او انگشت که سوم حصه او تیز بود و باقی ساق که آخرش دو مطلق بود و در هر یک یک انگشت که در هر یک درازای دو انگشت
درای میان می انگشت انگشت چنان باید ساخت که زبان او طوطی حاصل باشد و طوطی فارغ از کند و در هر یک یک انگشت میان می انگشت
انگشت چنانکه در یک طرف آن بقدر است انگشت سر برایش بود که در میان و در هر یک یک انگشت شالی باشد و در هر یک یک انگشت
که در هر یک باقی ساق گذارد و که چهار انگشت تیز باشد و در هر یک یک انگشت چنان باید ساخت که نیم انگشت باشد و در هر یک یک انگشت
باقی ساق و هر یک یک انگشت که در هر یک مثل تخم شالی باشد و در هر یک یک انگشت چنان باید ساخت که نیم انگشت باشد و در هر یک یک انگشت
درازای پنج انگشت و در هر یک مقدار یک انگشت که در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت
برای گرفتن و یک انگشت زبان او تیز باید ساخت و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت
تیز انگشت سرش تیز بود و باید ساخت و در هر یک یک انگشت که برای کشیدن دندان و دندان بکار آید و در هر یک یک انگشت
سازند و در هر یک یک انگشت باید ساخت و در هر یک یک انگشت که برای کشیدن دندان و دندان بکار آید و در هر یک یک انگشت
یعنی انگشت افراشته و در هر یک یک انگشت که برای کشیدن دندان و دندان بکار آید و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت
میشود و در هر یک یک انگشت که برای کشیدن دندان و دندان بکار آید و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت
و شکاف دندان بکار آید و در هر یک یک انگشت که برای کشیدن دندان و دندان بکار آید و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت
استعمال باید کرد و در هر یک یک انگشت که برای کشیدن دندان و دندان بکار آید و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت
بکار آید و در هر یک یک انگشت که برای کشیدن دندان و دندان بکار آید و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت
آنهاست مذکور و در هر یک یک انگشت که برای کشیدن دندان و دندان بکار آید و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت
انسان محل برابر باشد و برای کشیدن دندان و دندان بکار آید و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت
مقداری دست باز کرده و بخواند و باقی انگشت خون در هر یک یک انگشت که برای کشیدن دندان و دندان بکار آید و در هر یک یک انگشت
بکار آید و در هر یک یک انگشت که برای کشیدن دندان و دندان بکار آید و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت و در هر یک یک انگشت

کرده بزرگ گشته و شود در کجای هر یک که گرفته عمل باید کردن و دیگر آفتاب را هم که مناسب داند بدانش خود گرفته کار کند
و بجای گرفتن آلت یک با بد ساخت و آلت آنرا بن یک باید کرد و از هر چند تنیک که با این کار باشد دست بگشاید و بجا آلت مناسب
و تیر باید داشت و تنیک باید کرد و تیر بدیش مردم را خوراک نیاید و کز نشیب و فراز نشاید و بجا آلتها می خراشیدن مانند نیم عدس کند و
سر آلتها می کشیدن خون و ریم باریک مثل موی باید ساخت و در بجا آلتها می برید که از موی باریک تر باید ساخت و دست میباید داشت
سست نگه داشت که نمی داند و در خانه دار بودن وقت تیر بودن زیاد نکند که تیر کسخت نیز باید زیرا که آن بجهت بریدن استخوان
موضعی است بر چند که تیر باشد تنیک بود و دست که بودن از مقدار صحت زیاد بود و چون بر صحت باریک بودن نیز در میباید
چون دست در بر لایق را که این عیبها نباشد احتمال باید کردن و برای آب دادن آلتها را مذکور سه چیز گفته اند یکی گشایدن نشوره و دوم
روغن کنجد و سوم تنها آب چاه و آلتها تنیک در آن کاک دهند و استخوان برین تیر باید کرد که آلت را ناب بشود و با آلتها کشند و آلتها
بریدن پوست و شگاف کردن و با محو آب آلتها کشند و آلتها تنیک در آن سودا را کشند و در کجای و می و عمل آنرا کز بر نه در خون کنجد آید
گشایدن و برای تیر کردن آلتها می خورند که سنگ آلتش بزرگ باشد و دست و بر آلتش آلتها می مذکور نیم از جوب و دست
باید ساخت و آلتها را بنین تیر در دو کرمی بسپرد و در بجا یک نوع آلت را **سهم** گویند و آن عبارتست از آلتی که آن آلت از
عقبش آید و نباشد و آلتها بن تیر باشد چنانکه فی نیز و بطور و شیشه و بدیم پاک و در و در کاش و نشوره و ناخن و در بگ سوره و
برگ سنگار یا در بگ ساگون و شاخ و دست کربل و موی و انگشت دین آلتها ستر اند برای علاج خوردگان و بزرگان که آلت
آهن تیر سستند بدین آلتها کارسان کنند و هر جا که بریدن و شگاف کردن و قلعیده کشیدن از ناخن میسر آید بناخن کار کنند و بر موی که
در بدن و باریک چشم بود بر بگ سوره و سنگار یا در بگ ساگون و مانند آن خراشیده خون و ریم بدان دور کنند و بر آلتها
جراحی است اگر انگیسی موجود نباشد با شست یا موی یا انگور یا که نو بر آید باشد نخس کنند و اندر علم و حکم **فصل ششم** در بیان کثرت
کردن کرم که در دست کرم و طریق تعلیم آن در این راه است و می جو که با سوت تری گویند بداند که چون مردم تمام علم ادا ستاد و اطلاق خوانند
او را که کرده باشد پس بدست فروخ کار آلتها می سست کرم و بخشن روغن سستور و روغن کنجد و جز آن و تدبیر کنند و او را که و کار به
و مانند اینها کثرت و تجزیه کنند که تمام علم خورده باشد و کثرت عمل نکند و باشد از موی یا طبعی بر بناید و تدبیر تجزیه بریدن و شگاف کردن
و دور و دادن راست نیاید و کار تیرا گرد پس حکم باید که چون شاگرد ماعل را علم طلب آموخته باشد طریق الزام بریدن و در بدن
و شگاف کردن را بر بزرگ و خیار و که و خورده کشندی و مانند آن معلوم گرداند و نیز از شگاف و از بدن که چرم که آن را باب
و فلیش بر کرده باشند شگاف و در بدن معلوم بکنند و چرمی که با موی باشد بر و خراشیدن نماید و در بگ جانوری فروخ کرده و با
نال شلو فرسایه بنی با بھول سماخ کردن معلوم کنند و در بگ که از خورن کرم که فانی شده باشد و در بدن کرم و در بدن کرم
بنماید و در کثرت و در موی و در بگ و در کثرت و فلانیدن حکم کند یعنی در کثرت و کثرت و در موی و در کثرت و در موی و در کثرت
مرد و ندان بکشیدن بنماید و بر تیر و سبیل موی سست کرده و شپیلیدن خون و ریم بنماید و در جرم تمام و در جرم تمام و در جرم تمام
جاسر مانند آدمی است که در جستن بر عنقوی تعلیم کند و در بگ کاکوشت سوختن و نشوره بنماید و در جرم تمام و در جرم تمام و در جرم تمام
و بنماید و فرسایه بکنند که گوش و سبیل گوش برید و تعلیم کند و سبیل پر یک کرم و در خور و کثرت و در بدن سبیلن علاجه جرم تمام و در بدن
و در خور و بدن جرات نیز بنماید و دیگر علاجه است طبعی که خور و موی کثرت که اندر موی کثرت که در بدن کثرت که در بدن کثرت که در بدن
آید برای این طبعی را باید که در مام و تجزیه و کثرت باشد و اندر علم و حکم **فصل ششم** در کیفیت در آمدن و طبعی و در این فصل راه است

انگرم

خراشیدن

گشایدن

سج

نهم اسب کرد و بابت که تراب طریق خون می نوشته اند که دیو چکان و موجود مطلق شست شده بماند با سر تر کرد و دیو چکان بنده چون کل مذکور
 در کسب چینی و معلوم کند که خون صاف می نوشته اند با چینی فرود آید و اگر فرود نیاید مقداری سنگ سنگ سوده بر سر آزار نباریزند در حالی
 فرود آید و بعد فرود آوردن دیو چکان را بگویند که کج و کور را که می بیند بماند و سنگ و دیو چکان کج و کور و بنشیند نشان بخینه بدست
 چپ و دم گیرند و بدست راست طریق و در شیدن بستان گاو و بدوشند تا که قطر و خون و شکم دیو چکان نماند بعد و در قح آب انداخته
 برینند اگر صاب روان نشوند بماند که خالی شده اند و اگر صاب نجبند باز شستند و صاف کردند و در شکم دیو چکان بماند آنرا اعلت انداخته
 که لا و در دست چپ آید و در جای که خون کشیده باشد شستند بماند و صاب سرد را بنشیند بنده بر طبعی که مقام دیو چکان و گرفتار و اصل و استحقاق
 و خوار شدن از این بماند علامت را و در آید بر پاک علاج آن خون کشیدن است نیکو کردن فرزند و امدا علم حاصل منعم در طریق محافظت وجود
 از علامت های گوناگون و این فصل را به بندی و ناما کنایه با دوی گویند چون مردم بدست بهر طور یک گفته میشود و در کار بکند تا در فراع رجبها
 دور باشد بماند که چون مردم وقت صبح از خواب بر خیزد اول مسواک کند بدرازی و دوازده انگشت بگوید بر سر خصمی که او است و درست
 باید و از آن درخت که در زمین نیک و صالح یک بسته باشد فصل دیده بگیرد و غلطی که در وجودش غلبه کرده شناخته خوبی که در دفع آن غلطی
 از آن مسواک ناز و دوازده درخت زمخت و تنور و تلخ و شیرین مسواک باید کرد و میان درختان تلخ غیر بهتر است و میان زمخت خوب کبیر میان
 شیرین مصلحتی و میان تیز که رخ و سر مسواک نرم کرده آید و سندی و لعل گرد و لعل جدا باشد که سینه سخت کند بعد و در زمان نرم نرم
 فرمی استعمال کند که هیچ دندان آزرده نشود با کمک سنگ آس کرده یا روشن کند آینه بر مسواک سخت کرد استعمال کند یا در خوشه
 که آن دارد و نیست بر سر مسواک نماند و در کار بر دو بند نیکو مسواک کردن فرمی و آن در نیم دندان و تلخ و در شود و زمین صاف گردد و درخت
 حاصل آید و آید و بر طعام شود و مردم نیز کرد و در حواس خمس نیز فرمی گرد و در کس را که علت کلام و در با طبعی که کام لب و دندان باشد
 و با خشم سینه بود و بر سر فکهاک و باقی و با لغری و با بیوسته و با بیخشی و با در سر با با و لغوه یا در نیم سر و با و گوش و با علت و دندان
 در خوشی که کردن و در آید و اما زبان تراش بدرازی ده انگشت و دهن را انگشت خضر سبزه و در نیم باید تا بریم زبان فرود آید و دندان
 زبان تراش آشت که زبان صاف شود و فرجه هر چه که گاهو در با بد و بوی زشت دور گرد و بوی زبان دفع شود و در زخم کج و کور
 سوزن منقعه کند تا بخ دندان حکم گردد و در دندان دفع شود و در زوسه بر طعام آید و بدست درختان شیر و در چکان بر دو گل و لعل و با که
 سبزه شانه و قدری شیر را در گاو دندان خسته روی بشوید و با در جوش آنکه شیر گاو انداخته چشم دروی بشوید و آب ناز و نه شست بک که در اند
 ازین کلفه و تاریکی و روزه چشمه رومی دفع شود و تا زگی بسازد آید و علتها و رگبت و جگر که بر روی شده باشد دفع گردد و بعد و سر مسواک
 که در لب آب سده باشد بک که در در چشم کشند و در خنای چشم حاصل آید و سوزن خشک و ناراض و در در چشم دفع گردد و در نظر صاف شود و اگر کسی
 تابستان و تیزی با و کل کردن فرزند و در نهایی چشم گاهی خاکست در و در نظر خزان روشن شود و کج و کور یا باریک از دور بنشیند و اگر کدام سر و در
 چشم که منقعت لب یا با بد و بعد از خوردن طعام و بعد از غسل و بعد از بی و در حالت تب سر منقعت است و چون از راه رفتن و در و در و در و در و در
 شده باشد و با شب بسیار بیا که در و در نیز سر سر چشم بکند و دیگر تمهید لب با کافور جو زنبوب و بکول و قرفل و لعل گردد و با بد خوردن
 زمین و صاف و خوش بوی گردانده و در باکی اگر در خوش آواز گردانده و استخوان از سخن دان و دندان استوار شود و خواستش تیز و
 تو به گرد و آب و بن از این پلان بازمانده و در از زحمت افزاید و علامتی که مفرغ شوند و بعد از طعام و خواب و قی و غسل خوردن قبول
 منقعت بسیار آرد و کسب که مرض نکبت و با استقامت دارد و بخت خشک و لاغر باشد و با سبب جراحت لاغر شده باشد و با بیوسته و در
 باست باشد یا خشک و بن داشته و اما احتراز از خوردن برگی تمبول واجب و لازم فاکده با در افعان روشن کج و کور در سر حله علامت های سر

[illegible]

تر کرده و شفا سازد و بخیرش و حصول آنرا تسبیح و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 کوفی ملک شود و شفا سازد و بخیرش و حصول آنرا تسبیح و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 ازین خواص تسبیح و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 خواران و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 همین لغت باشد و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 فوج و دیگر علیه تسبیح و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 فوج و دیگر علیه تسبیح و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 خمس ماست که لایحه تسبیح و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 و کتب هر سه بسیار باد و علیه تسبیح و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 است چون آنرا با دیگر آب کرده و با چمن و گاو بخور و با هر چه طبعهای شکر این گردانند و اگر دام بخورند و جانی را بر پای دارد و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 شرفان علیه تسبیح و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 استانده و در زیر یک خشک هفت شب پنهان کنند بعد و کشیده و خشک کرده و تخم آن بستانند و بعد و خشک کرده و تخم آن بستانند و بعد و خشک کرده و تخم آن بستانند
 مانا آن تخم بکشند و با درج شنبلیله و تخم آن بکشند و این تخم برای اسهال بچکان آن که بی رغبت ز سریده باشند قدری بپزند که اسهال آید و درین پخت
 فوج و دیگر علیه تسبیح و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 استعمال شود و علیه تسبیح و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 همین نفع و دیگر علیه تسبیح و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 است و اما عالم بدانکه از جاشیه و شمشیر و زخم برای اسهال مفید است و اگر آنرا بغیر ترکیب و بی دانش کیفیت خوردنش نامناسب است کسی آن
 بخور و مانند زخم را قلی شرفان که این احوال بر دیگر گفته اند شفا داشته و داشته چنانچه گفته اند بدان طریق بر پند این شمشیر زخم نموده و محتسباتی بزرگ و درین
 از شکر و دیگر و در فوج و دیگر علیه تسبیح و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 بر آن بستانند و بعد و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 و تخم آن بستانند و بعد و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 می بیند که اسهال شود و فوج و دیگر علیه تسبیح و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 بکشد و زخم زخم کند و زخم را بپزند و خشک سازند و در وقت حاجت یکی از اینها خوردن و پند و اسهال شود و فوج و دیگر علیه تسبیح و پند
 و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 کل را دادن چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 شد و دست از آن بر زمین را داده و مناسب حال علاج کنند فوج و دیگر علیه تسبیح و پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 بچکان و درم که در جگر با یک گرد و از چمن و شمشیر و زخم برای اسهال مفید است و اگر آنرا بغیر ترکیب و بی دانش کیفیت خوردنش نامناسب است کسی آن
 هیچ بر پند و چرتن کرده و باز در بطریق ترکیب نسبت احتمال کنند و بخیرش و دیگر علیه تسبیح و پند
 که از آن دواهای اسهال گرفته شده اند هر از آن یکی که مناسب حال لطیف دیده از عقل خود دید و حق تعالی را مدح و ثناء بکند یا شمشیر زخم را بخورد یا شمشیر

مستعمل ہندوستان ہر کسی کے لئے کھلا ہے۔ اس کتاب میں ہندوستان کے بارے میں تفصیلی معلومات دی گئی ہیں۔ ہندوستان کی تاریخ، جغرافیہ، حکومت، معیشت، معاشرہ، مذہب، ادب، فنون، سائنس، اور دیگر اہم موضوعات پر روشنی ڈالی گئی ہے۔

ہندوستان کی تاریخ پروردگار کی طرف سے دی گئی ہے۔ اس کی ابتدا ہی سے ایک خاص مقصد کے ساتھ ہوئی ہے۔ ہندوستان کی جغرافیہ اور ماحول اس کی تاریخ اور معاشرہ پر گہرا اثر رکھتا ہے۔ ہندوستان کی حکومت اور معیشت اس کی تاریخ اور معاشرہ پر گہرا اثر رکھتا ہے۔ ہندوستان کی معاشرہ اور مذہب اس کی تاریخ اور معاشرہ پر گہرا اثر رکھتا ہے۔ ہندوستان کی ادب اور فنون اس کی تاریخ اور معاشرہ پر گہرا اثر رکھتا ہے۔ ہندوستان کی سائنس اور دیگر اہم موضوعات اس کی تاریخ اور معاشرہ پر گہرا اثر رکھتا ہے۔

ہندوستان کی تاریخ پروردگار کی طرف سے دی گئی ہے۔ اس کی ابتدا ہی سے ایک خاص مقصد کے ساتھ ہوئی ہے۔ ہندوستان کی جغرافیہ اور ماحول اس کی تاریخ اور معاشرہ پر گہرا اثر رکھتا ہے۔ ہندوستان کی حکومت اور معیشت اس کی تاریخ اور معاشرہ پر گہرا اثر رکھتا ہے۔ ہندوستان کی معاشرہ اور مذہب اس کی تاریخ اور معاشرہ پر گہرا اثر رکھتا ہے۔ ہندوستان کی ادب اور فنون اس کی تاریخ اور معاشرہ پر گہرا اثر رکھتا ہے۔ ہندوستان کی سائنس اور دیگر اہم موضوعات اس کی تاریخ اور معاشرہ پر گہرا اثر رکھتا ہے۔

مستعمل ہندوستان ہر کسی کے لئے کھلا ہے۔ اس کتاب میں ہندوستان کے بارے میں تفصیلی معلومات دی گئی ہیں۔ ہندوستان کی تاریخ، جغرافیہ، حکومت، معیشت، معاشرہ، مذہب، ادب، فنون، سائنس، اور دیگر اہم موضوعات پر روشنی ڈالی گئی ہے۔

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد انصاری کاندھلوی

[illegible]

فصل پنجم در بیان کیفیت و مقدار علم و ادب و فنون و صنایع و تجارت و معادن و کسب و کار و امور دیگر که در این باب مذکور است

مصلحتی در این نیست که بکنند و الا ایضا که میزنند و باید که حاصل اول در عاقبتا درست مذکور

[illegible]

[illegible]

یہ کتاب تو کئی زمانہ سے
 میری بات کہہ رہی۔ اگر دو یا کتاب نہ پت
 عمدہ ہے۔
 طب نبوی کے دیگر نسخہ مرفوعان کے
 یہ نسخہ نہایت عمدہ ہے۔
 یہ کتاب ایک قدیم حکیم جیبی علی
 صاحب بنایت عمدہ ہے۔
 یہ کتاب احسانی کے کتاب عجیب و غریب
 من طب اس اردو کتاب ہے
 ترجمہ اردو علاج الاسراف۔ مشہور
 مردوں کا یہ نسخہ طب ہے۔
 یہ کتاب احسانی کے کتاب شکر علی
 احسانی کے نام و جامع از تصنیفات
 جیبی حکیم احسان علی مرحوم۔
 علاج احسانی کے نسخہ علاج جیبی
 کے عمدہ نسخہ عجیب و غریب اور شناخت
 امر اس نسخہ کا احسان صاحب بیان ہے
 نسخہ شکران الادویہ و الفوائد الادویہ
 نسخہ شکران الادویہ و الفوائد الادویہ
 مجموعہ ثناء و طب کا ہے۔
 میزان الطب۔ اردو مع رسائل خاص
 و تارود و دلائل بول۔
 اکسیر القلوب۔ ترجمہ مفسر القلوب
 مولوی محمد زکریا مفسر و تفسیر الجاہل

لاکھ طبع ترجمہ فرمایا۔
 حجازی سبھی سے معالجہ امراض دہائی و سوسہ
 ہفتہ میں۔
 حضور صلی اللہ علیہ وسلم اور دو اسمین تاثیر و
 خواص اور دینے قصہ دعا دل میں لکھا ہے
 و اللہ اعلم کتاب راوی صاحب کتب مترب
 رسالہ آفتابہ۔ اردو اسلوب شفا خشک
 و زہر و بول کا بیان پر بطور رسالہ و دعا
 تقدیر و حکیم سے ملا ہوتی صاحب طبع اور
 فرستادہ راہین۔ حضور صلی اللہ علیہ وسلم کے علاج ہیں۔
 کیسایہ خاصہ ترشہ ترابا وین قادری
 مترجم و لوی حکیم نور محمد مخفوری قراقرظ
 قادری کا اردو تہذیب کشہ کیا۔
 رسالہ طبیبہ و ہائی۔ اردو و معالجہ مفید کا
 خدا پرست حکیم کا حکیم غلام حسنی صاحب فی
 فشریح الاجسام۔ ایک تہذیب و آقا
 علاج امراض طبعہ و بیوٹر اچھٹیں تہ متر
 حکیم و فضل علی صاحب طبع علوی۔
 معالجہ الجین۔ کتاب الاجواب تصنیف
 حکیم محمد حیدر خان انصاف ساکن جالندہ
 ملازم سرکار ریاست کمپوزیشن سے پاک
 سے اس کتاب کا جواب میں خون طبع
 و اکثری دینا نامی کو نام و معنی کیا و سوسہ
 اب ایسی آدھ کتاب و دیگر میں ہیں الی۔

مقامات، حسالت، سخن طلب، بین سخن، سخن پرور، سخن
اور ویاست که با تیرات بین سخن شرح محمد علی
جو غنیف حکیم محمد حسن علی کبیر علی کبیر علی کبیر
علاج الموالشی محمد علی محمد علی محمد علی
اسرار صانع رومن کی جسکو کتاب مولوی
ابو الحسن صاحب اب انگریزی ہو انگریزی ایچ
میلن صاحب بیادریو تیرتیر محمد علی
تشریح اسباب معصومیت یہ تشریح مولانا
اردو و کتاب سخن طلب میں بہت عمدہ
نہایت شرح لکھنے کے ساتھ تفسیر و
صاف صاف بیان جو میں طریقہ استعمال
و انقباض اور تفسیر و تفسیر و تفسیر
و قبول و برائے کافضل حال جو تفسیر
تعدیل و مخالفت ان اسباب کی موجب
زندگی اور سبب حیات کا رد و تفسیر
انسان جو کس جاننا اسکا سر و تفسیر
سبب و تفسیر و تفسیر و تفسیر
رسالہ سیرت و تفسیر اس اسرار و تفسیر
علیہ نے کیا کا تفسیر و تفسیر و تفسیر
کسی نے کہا بھی جو تفسیر و تفسیر
کے ساتھ تفسیر و تفسیر و تفسیر
و تالیف و تفسیر و تفسیر و تفسیر
جائیں تو یہ تفسیر و تفسیر و تفسیر
سادہ تفسیر و تفسیر و تفسیر

مجموعات علم و غیرہ کتب نامیاب مانہ

محاسبہ مخلوقات - تمام مخلوقات کے لیے
 اشکال اور احوال میں سے جس سے معین با
 قصہ و نثرات نہایت دلچسپی ہے
 محاسبہ المخلوقات - اردو میں
 مطلع العلوم و مجمع الفنون - حکیم مولانا
 سید محمد دہلوی -
 ترجمہ اردو مطلع العلوم و مجمع الفنون -
 مفتی حسین الداعی بن خان مرحوم -
 بیانات الانفاق - یہ کتاب ان کے
 پروفیسر قاضی صاحب کے حالات اور سوانح
 اردو و دیوانی و عورت و سب سے مکمل ملاحظہ
 کا بیان ہے جس سے ہر ایک سے قصص و بات - راجہ
 علی علیہ السلام - شرح بیانات الانفاق -
 ایمان افروز - بہت عمدہ مولوی محمد
 صاحب مفتی علیہ السلام -
 محمد فیضی - اردو و کتابت جلیات و نحو
 ہر قسم مطبوعہ مفتی غفر اللہ عنہ -
 محمد فیضی - تعلیم و حضرت امیر
 مولوی محمد بن عبد اللہ و بیانات الفنون و سوانح

ابرقوس کے مکر میں پھنسا لیا ہے اور یہاں پہنچ کر اس کی
 کتاب کا قہر کا زہر دیکھ کر وہ چونک رہا ہے۔
 یہی ثابت فرمائی گئی حالت، ایک انگلستان
 کو کثیف و مفلوجت خانہ کسل پوش نامی سماج
 کا ایک یورپ قابل دیدہ ہے۔
 اندر جالی - اردو واسعین برتر قسم کے نقش و
 دستہ ہیں۔
 ناچرا لا انکار - سید محمد علی صاحب لکھنؤ کی
 کتاب غلام فرنگ سے منتخب کیا ہے۔
 عجز محمدی کے سببی بہ اندر جالی سے ترجمہ شدہ
 جینا اختر صاحب۔
 سچ غلام - برتر قسم کے اعمال نقوش اور ہر
 کئے فنکار۔
 وریا غلام شہباز جو ترجمہ اور ترکیب
 رساں طالع شریف۔
 خیزینہ الاشالی - اردو و فارسی و عربی کے
 مشہور زبان زورمند برج ہیں۔
 تفہیم التاریخ و فن ساریین و لفظ مرزا
 رحیم بیگ صاحب۔

[illegible]